Shahid Chamran University of Ahvaz

Stylistics and the Study of Literary Genres

DOI: https://doi.org/10.22055/JRP.2022.41321.1081

Online ISSN:2676-5772

Received: 11 July 2022 | Accepted: 9 September 2022

Stylistics and the Study of Literary Genres,
Vol 7, No. 1, Spring & Summer 2025

The Chain of Kabk-e Anjir
(A Study on a Word in *Kalileh va Demneh*)

Mohammad-Amin Ahmadpour[1]

Abstract

Kalileh va Demneh is undoubtedly one of the most important prose works in Persian language and literature, whose political-ethical content has long been of interest; although, in our time, it has not received the general attention it deserves. Nevertheless, in the view of many literary scholars, it is considered the most distinguished Persian prose after Sa'di's *Golestān*. The literary aspects of this text, despite two critical editions by "Qarib and Minavi" and several commentaries on it, are still not fully known, and many issues in various areas—particularly certain words of the text—remain unresolved. The story of the rabbit, the *kabk-e anjir* (partridge of the fig), and the ascetic cat, in the chapter of "The Raven and the Owl," is very important and well-known due to its connection with one of Hafez's poems. However, regarding the word *kabk-e anjir* in the story of *Kalileh va Demneh*, a correct judgment has not yet been made, and it remains a point of doubt. Therefore, in this article, a new opinion regarding this word is proposed, so that perhaps the chain of obscurity surrounding the aforementioned term may be loosened.

Keywords: Sanskrit, *Kalileh va Demneh*, *Kabk-e Anjir* (Fig Partridge), Hafez, Minavi.

1. PhD graduate in Persian Language and Literature, Razi University of Kermanshah, Kermanshah, Iran. e-mail: mohammadaminmenshawi@gmail.com

How to cite this article:
Ahmadpour, Mohammad-Amin. (2026). The Chain of Kabk-e Anjir (A Study on a Word in Kalileh va Demneh). *Stylistics and the Study of Literary Genres*, 7(1), 231-246. https://doi.org/10.22055/JRP.2022.41321.1081

دوفصل‌نامه‌ی
سبک‌پژوهی و مطالعات گونه‌های ادبی

DOI: https://doi.org/10.22055/JRP.2022.41321.1081

شاپای الکترونیکی:۵۷۷۲-۲۶۷۶

نشریهٔ علمی سبک‌پژوهی و مطالعات گونه‌های ادبی، شمارهٔ ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۴، صص ۲۳۱-۲۴۶
مقالهٔ پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۰ | پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۸

زنجیرِکبک‌انجیر(پژوهشی درباره‌ی واژه‌ای در کلیله و دمنه)

محمّدامین احمدپور[۱]

چکیده

کلیله و دمنه بی‌شک یکی از نثرهای مهمّ زبان و ادبیات فارسی است که محتوای سیاسی- اخلاقی آن از دیرباز مورد توجّه بوده است؛ هرچند به صورت شایسته، در روزگار ما مورد اقبال عموم قرار نگرفته است. با این حال به باور بسیاری از اهالی ادب بعد از گلستان سعدی، برجسته‌ترین نثر فارسی به شمار می‌آید. جنبه‌های ادبی این متن با وجود دو تصحیح از «قریب و مینوی» و چند شرح دربارهٔ آن، هنوز کامل شناخته شده نیست و مسائل زیادی در حیطه‌های مختلف آن به‌ویژه برخی از واژه‌های متن باقی مانده است. داستان خرگوش و کبک‌انجیر و گربهٔ زاهد در باب غُراب و بوم، به دلیل رابطه‌اش با یکی از اشعار حافظ، بسیار مهم و شناخته است؛ ولی در باب واژهٔ کبک‌انجیر در داستان کلیله و دمنه هنوز داوری درستی انجام نشده و محلّ تردید است؛ لذا در این مقاله، نظری تازه دربارهٔ این واژه مطرح شده تا شاید زنجیر از نامفهوم‌بودن واژهٔ مذکور باز شود.

واژه‌های کلیدی: سانسکریت، کلیله و دمنه، کبک‌انجیر، حافظ، مینوی..

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.
رایانامه: mohammadaminmenshawi@gmail.com

ارجاع به این مقاله:
احمدپور، محمّدامین. (۱۴۰۴). زنجیرِکبک‌انجیر(پژوهشی درباره‌ی واژه‌ای در کلیله و دمنه). دوفصل‌نامهٔ سبک‌پژوهی و مطالعات گونه‌های ادبی، ۷(۱)، ۲۳۱-۲۴۶. https://doi.org/10.22055/JRP.2022.41321.1081

۱- مقدّمه

داستان «کبک‌انجیر و خرگوش و گربهٔ زاهد» در باب «البوم و الغراب» کلیله و دمنه قرار دارد و چنانکه اهل فضل می‌دانند، قصه‌ای است از زبان زاغی در نهی پرندگان جنگل از معیّن‌کردن فرد بدعهد و دارای رذایل اخلاقی به حکمرانی که خود این داستان نیز در کلیله و دمنه از زبان زاغی خردمند و وزیر شاه زاغان، بیان می‌شود و شاهدی است برای روش معمول کلیله و دمنه، یعنی قصه در قصه آوردن که شیوهٔ خاص بافت داستانی کتاب است. خلاصهٔ این قصه بدین قرار است که کبک‌انجیری در همسایگی زاغی لانه دارد و با زاغ طرح مصادقت و دوستی ریخته است. پس از چندی، کبک‌انجیر به دلیلی از لانه‌اش دور می‌شود و در مدّت غیبتش خرگوش لانهٔ او را تصاحب می‌کند. وقتی کبک‌انجیر باز می‌گردد و از خرگوش می‌خواهد که لانهٔ او را ترک کند، خرگوش خودداری می‌نماید و درنهایت به پیشنهاد کبک‌انجیر به نزد گربه‌ای معروف به زهد و تقوا در آن نزدیکی می‌روند تا بین آن‌ها به عدالت، داوری کند. گربهٔ «صائم‌الدهر» پس از مدّتی تظاهر به عبادت و نصیحت آن‌ها، از هر دو می‌خواهد که به او نزدیک‌تر شوند؛ زیرا بر اثر پیری، ثِقل سامعه پیدا کرده‌است. آن دو فریب می‌خورند و به او نزدیک می‌شوند؛ چون اعتمادشان به او و به زهد و گیاه‌خواری وی است. نهایت‌آنکه گربه با حمله‌ای ناگهانی هردو را شکار می‌کند. (ر. ک. منشی، ۱۳۸۱: ۲۰۸-۲۰۶) شاید اگر این قصّه فقط در کلیله و دمنه می‌ماند، چندان بدان توجّه نمی‌شد؛ امّا بیت معروف یک غزل حافظ:

ای کبک خوش‌خرام کجا می‌روی؟ بایست غَـرّه مشـو کـه گربـهٔ زاهـد، نمـاز کـرد

(خانلری، ۱۳۶۲: ۲۷۴)

با اشاره خواندمیر در حبیب السِّیَر، ناخواسته بحث‌ها را به سمت کلیله و دمنه برده‌است. اگرچه خواندمیر این بیت خواجه را در طعن نماز و ریای عماد فقیه تفسیر کرده و «گربه او که شرط متابعت به جای آوردی»(خواندمیر، ۱۳۸۰، ۳: ۳۱۵)؛ لیکن بعدها، حافظ‌پژوهان کوشیده‌اند با افسانه‌خواندنِ ادعای خواندمیر درباره‌ی این بیت، تفاسیر دیگری از بیت ارائه دهند که معروف‌تر از همه، مربوط‌بودنِ شعر حافظ به همین داستان کلیله و دمنه بوده‌است(معین، ۱۳۷۵، ۳۲۳ و۳۲۴ و خرّمشاهی، ۱۳۸۹، ۱: ۵۴۹). در هرحال هیچ‌یک از ادبای پیشین متعرّض خود واژه«کبک‌انجیر» نشده‌اند و گویی اصلاً تفاوتی بین کبک و کبک‌انجیر نیست و شرح سخن حافظ با فرض پذیرش احتمال اشاره‌اش به این قصّه کلیله و دمنه، بسیار مهم‌تر از خود واژه‌ی کبک‌انجیر است.

۲- کبک‌انجیر و معنای آن

عالمانه‌ترین و تاحدّی کامل‌ترین سخن در این باره را مجتبی مینوی در حاشیه‌ای بر همین واژه در کلیله و دمنه نوشته‌است:

> «لغت مقابل این لفظ در متن عربی، صَفرد است و معلوم نیست نصرالله منشی از کبک‌انجیر چه مرغی اراده کرده و صفرد را چگونه بر آن تطبیق کرده‌است. در فرهنگ‌ها کبک‌انجیر به درّاج ترجمه شده است که کبک سیاه‌رنگی است. در متون سانسکریت کلیله و دمنه، مرغِ موضوع این حکایت را " کپینجله" نام گفته‌اند و در حواشی بر(اوقیانوس قصص) به نقل از قاموس حیوانات، اساطیری آمده‌است که کپینجله یا woodcock و یا فاخته باید باشد. در مجلس، تصویری که در بعضی نسخ فارسی کلیله و دمنه ساخته‌اند؛ کبک‌انجیر را نوعی مرغ از نوع درّاج رسم کرده‌اند. به هر حالت، مرغی مراد بوده‌است که بر زمین زیر بوته‌ها آشیانه می‌سازد نه بر بالای درختان، ورنه خرگوش نمی‌توانست محلّ آشیانه‌ی او را متصرّف شود. در فرهنگ "اشتاین گاس" کبک‌انجیر به woodcock ترجمه شده که به فرانسه becasse گفته می‌شود و شیلمر، معادل این در لغت را "نوک‌دراز" گفته‌است و ظاهر این است که با یلوه از یک جنس باشد. اگر از مرغان دشتی نباشد، درست درنمی‌آید. شباهت لفظ کبک‌انجیر و کپینجله، باعث این تصوّر می‌شود که شاید نصرالله منشی با روایات هندی این کتاب، آشنایی داشته بوده‌است»(منشی، ۱۳۸۱: ۲۰۶).

در حواشی کلیله و دمنه چاپ عبدالعظیم قریب در مقابل کبک‌انجیر فقط واژه‌ی درّاج آمده‌است و توضیح بیشتری دیده‌نمی‌شود(منشی، ۱۳۷۱: ۱۹۰). در کلیله و دمنه چاپ حسن‌زاده آملی نیز توضیح اضافه‌ای نیامده‌است؛ جز آنکه به برخی از نسخ خطّی کتاب اشاره شده که از نظر مصحّح، «کبک‌انجیر» کبکِ انجیرخوار است. شارح پس از این توضیح، با اشاره به منتهی‌الارب، صَفرد را چکاوک معنی کرده‌است(منشی، ۱۳۷۶: ۲۲۹).

در انوار سهیلی که بازنویسی کلیله و دمنه به حساب می‌آید، واعظ کاشفی در این قصه به لفظ کبک تصریح کرده‌است:« و در همسایگی من، کبکی بود که به حکم قرب جوار، قاعده‌ی مَحبّت با یکدیگر تمام یافت» (واعظ کاشفی، ۱۳۸۸: ۳۳۳). نکته‌ی جالب آنکه در این کتاب به جای خرگوش، متصرّفِ خانه‌ی کبک‌انجیر، تیهو است(همان).

در عیار دانش که البتّه با متن اصلی کلیله و دمنه نیز فاصله‌ی زمانی قابل‌توجّهی دارد، علّامی با اشاره‌ای گذرا به قصه‌ی مورد نظر بر همان نهج واعظ کاشفی رفته‌است و داستان را به کبک و تیهو نسبت می‌دهد:«. .. به شما همان رسد که کبک و تیهو را از گربه رسید... »(علّامی :۲۳۴). در کلیله و دمنه سریانی که ترجمه‌ی کلیله و دمنه پهلوی

است[۲] و در ۵۷۰ میلادی توسط کشیشی به نام «بود» انجام شده و مستشرق آلمانی «تئودور بنفی» آن را به طبع رسانیده‌است. [۳] (ر. ک. محجوب، ۱۳۹۵، ۴۲) در باب ششم کتاب که مطابق با همان باب البوم الغربان کلیله و دمنه است، حکایت کبک‌انجیر و خرگوش و گربه دیده می‌شود و این مطلب علاوه بر دلالت بر کهن‌بودن این قصه و وجود آن در متن اصلی پهلوی و سانسکریت، بیانگر آن است که تحریف خرگوش به کبک در بازنویسی‌های کلیله و دمنه، اساس درستی نداشته‌است و با متن اصلی و کهن آن منطبق نیست؛ بنابراین نظر کسانی که کبک‌انجیر را چکاوک دانسته‌اند، نادرست است. بنفی در ترجمه‌ی کبک‌انجیر، واژه‌ی آلمانی" Haselhuhn" را آورده که برابر است با "Hazel grouse" انگلیسی که عرب‌ها به آن «طهیوج البندق» می‌گویند و در فارسی معمولاً سیاه‌خروس ترجمه می‌شود و آشکار است که بنفی، خواسته تیهو را به واژه‌ای ترجمه کند که برای اروپاییان تصوّر پرنده در داستان، نزدیک‌تر باشد؛ چه سیاه‌خروس بسیار شبیه تیهو است(ر. ک. بنفی، ۱۸۷۶: ۶۵).

اگر بخواهیم سنجه‌ی دیگری برای این واژه بیابیم، ناچاریم به کلیله و دمنه‌های عربی نیز نگاهی دقیق داشته‌باشیم؛ زیرا در این مورد متن عربی کتاب همان کاری را می‌تواند بکند که «بنداری» برای تصحیح شاهنامه انجام می‌دهد و بلکه بسیار بیشتر؛ زیرا بنداری ترجمه‌ای است از شاهنامه در حالی که احتمالاً نصرالله منشی اگر هم صد در صد تابع کار ابن مقفّع نبوده، بی‌تردید کلیله و دمنه او را به عنوان اصلی‌ترین ملاک کارش در پیش چشم داشته‌است. در کلیله و دمنه چاپ «لوییس شیخو» یکی از آباء یسوعی که در واقع اقدم نسخ چاپی منقّح کلیله و دمنه است، کلمه صفرد به روشنی به کار رفته است:« و من ابتلی بسلطان الخادعین و حکمهم اصابه ما اصاب الصفرد و الارنب الذین حکّما السنّور الصوّام» (شیخو، ۱۹۲۲: ۱۸۱).

در چاپ مطرجی همین عبارت به اندک تفاوتی دیده می‌شود و فقط در تعلیقه، لفظ صفرد را به ابالملیح معنی کرده که همان چکاوک است. (مطرجی، ۲۰۰۵: ۱۴۷) نیز در چاپ دیگری از کلیله و دمنه، صفرد را پرنده‌ای گنجشک‌سان (خشاش الطیر) و همان ابالملیح دانسته که در ترس و جبن مثل است. (ابن مقفّع، ۱۹۸۹: ۱۶۲) در چاپ مشترک عزام و طه‌حسین که به باور نگارنده، متقن‌ترین نسخه چاپی کلیله و دمنه عربی است، تفاوتی در سه شخصیت داستان دیده نمی‌شود و لفظ «صفرد» به کار رفته‌است. [۴] (عزام، ۲۰۱۴: ۱۴۲) در این نسخه البته توضیحی در این باب داده نشده است؛ امّا در اثر منظوم ابن الهبّاریه مسمّی به «نتائج الفطنه» که تاریخ آن به عصر نصرالله منشی نیز نزدیک است و براساس اثر ابن مقفّع به نظم کشیده‌است؛ عیناً تعبیر صفرد دیده‌می‌شود:

من ابتلی لملک خدّاع ما حلّ اصابه من حکمه المطاع
بالصفرد حین حاکما الارنب الخب و کان ظالما
(ابن الهبّاریه، ۱۹۰۰: ۱۵۴)

۳- صفرد و کبک‌انجیر در تعریف قدما

صاحب برهان در بیان این واژه، معنای مختلفی را ذکر کرده است: «به معنی مرغ تیزپر و بلندپرواز هم آمده‌است و بعضی گویند درّاج است وآن پرنده‌ای باشد مشهور». (تبریزی، ۱۳۶۲، ۳: ۱۵۸۹) معین نیز در حاشیه، توضیحی شبیه به متن دارد و با اشاره به کبکنجیر کلیله و دمنه، برای واژه پرنده‌ای شبیه گنجشک و درّاج را معنی کرده‌است. (همان ح) همچنین همین توضیح را به همراه حاشیه مجتبی مینوی بر کلیله و دمنه در ذیل فرهنگ معین می‌بینیم. در فرهنگ سخن، کبک‌انجیر تنها درّاج معنی شده‌است! (انوری، ۱۳۸۲، ۲ : ۱۷۸۰) و آنچه در دهخدا آمده است نیز همان گفتار دکتر معین و مینوی است و ابداً تفاوتی ندارد؛ امّا در برخی قوامیس عربی توضیحات متفاوتی وجود دارد. لاروس، صفرد را سَلوی و بلدرچین معنا کرده‌است. (جُرّ، ۱۳۸۲، ۲: ۱۳۲۲) البته مثل «اجبن من الصفرد» را هم ذکر کرده‌است و ممکن است این ترجمه حاصل سهو مترجم کتاب بوده‌باشد. در فرهنگ‌های قدیمی ومعتبر مانند فیروزآبادی، باز صفرد معادل ابوالملیح و چکاوک آمده‌است. (فیروزآبادی، ۲۰۰۵: ۲۹۳؛ محیط المحیط، ۵۱۱؛ جوهری، ۲۰۰۹: ۶۴۸). به هر روی، به نظر می‌رسد آنچه دربارهٔ صفرد نوشته شده‌است، مقتبس از العین خلیل بن احمد است که وصف او نیز از این پرنده، موجودی شبیه گنجشک و احتمالاً منطبق با چکاوک است (فراهیدی، ۲۰۰۵: ۵۲۳). در قدیمی‌ترین منابعی که در باب صفرد سخن گفته‌اند به ترسو بودن آن اشاره شده‌است. [۵] (جاحظ، ۱۹۶۵، ۱ : ۲۱۳)

دمیری نیز صفرد را در عموم گنجشک‌ها طبقه‌بندی کرده است و لقب این پرنده را چنانکه گفته شد ابا الملیح آورده‌است. (دمیری، ۲۰۱۱، ۲ : ۸۴) با وجود آنکه در فرهنگ‌ها و کتب مختلف از قدیم صفرد را چکاوک معنی کرده‌اند؛ امّا این معنی در داستان کلیله و دمنه نمی‌تواند درست باشد. مجتبی مینوی با دقت نظر جالبی به درستی نکته‌ای ظریف را در این باره دیده‌است: «به هر حالت مرغی بوده‌است که بر زمین و زیر بوته‌ها آشیانه‌ای سازد ورنه خرگوش نمی‌توانست محّل آشیانه او را متصرّف شود» (منشی، ۱۳۸۱ : ح۲۰۶). با این حال ایشان نتوانسته نظری قطعی در این‌باره بدهد و آرایی هم که نقل کرده؛ درست نیست. سه احتمال مطرح‌شده توسط ایشان راجع‌به کبک‌انجیر چنین است: ۱- فاخته ۲- یلوه ۳- درّاج که اکنون به بررسی آن می‌پردازیم:

۱- فاخته: این پرنده که کوکو هم نام دارد، اساساً نوعی پرنده انگلی محسوب می‌شود که در آشیانهٔ پرندگان دیگر تخم می‌گذارد تا جوجه‌هایش را بزرگ کنند. (Thorogood، ۲۰۲۱) بنابراین هرگز لانه‌ای ندارد که کسی متصرّف شود. اگر گمان بریم چنان که در برخی متون آمده؛ مقصود از فاخته، کبوتر یا کبوتر چاهی هم باشد باز از نظر لانه‌سازی با این حکایت منطبق نیست؛ چه این پرنده نیز در حالت وحشی بر لبه صخره‌ها و شکاف سنگ‌ها و یا دیواره چاه‌ها و قنوات لانه‌ای سازد که صعب‌العبور و دور از دسترس حیوانات دیگر است.[۶] (کابلی، ۱۳۹۵: ۲۹۷)

۲- یلوه و woodcock : یلوه‌ها در انواع مختلف آن، پرندگان کنار آبزی هستند و بنابراین این احتمال منتفی است (نک به همان ۱۸۲-۱۸۶) امّا آیا کبکنجیر می‌تواند woodcock باشد؟ بدون هیچ تردید، تطبیق کبک انجیر بر woodcock یا"آبیا" نیز نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا این پرنده نیز یک پرنده به اصطلاح آبچر است و ویژگی‌های آن با آنچه در قصه آمده‌است انطباقی ندارد. البته در فرهنگ سه‌زبانه جانسون وی معادل کبک‌انجیر را woodcock دانسته‌است. (Johnson، ۱۸۵۲ 995 :)

۳- درّاج:[۷] این حدس که شاید برگرفته از نقاشی نسخ کلیله و دمنه و یا ضبط فرهنگ‌هاست می‌تواند به حقیقت نزدیک‌تر باشد؛ امّا به نظر می‌رسد این انطباق نیز درست نیست. درّاج یا به انگلیسی Black Francolin پرنده‌ایست متوسط جثّه که مناطق آبی و تالابی و یا گاهی مزارع پنبه را به عنوان زیستگاه برمی‌گزیند (همان: ۱۷۳) این پرنده البته همانند بسیاری پرنده‌های به اصطلاح Game bird در هند هم یافت می‌شود و در بادی امر ممکن است بتوان کبکنجیر را بر آن تطبیق داد؛ امّا دلایلی وجود دارد که کبکنجیر، درّاج هم نیست. عجیب آن است که به ویژه در برخی منابع حدیثی ترجمه شده نوین یا نوشته‌های اینترنتی برای درّاج نام «کبکنجی» را نیز آورده‌اند که به وضوح تصحیفی ناروا از کبکنجیر است و منشأ دقیق آن مشخص نیست. با این وجود می‌دانیم که در گذشته گاهی کلمه فارسی این پرنده «پور» بوده‌است (نک به همین واژه در لغت‌نامه)[۸] اگرچه در فرهنگ‌های فارسی طبق معمول دربارهٔ این پرنده نیز توضیحاتی گنگ داده‌شده و با پرندگانی چون تذرو خلط شده‌است؛ امّا از اشعار برخی شاعران برمی‌آید که به خوبی تفاوت آن را با تیهو و تذرو می‌دانستند:

چو آهو و خرگوش یابد عقاب نیارد به درّاج و تهیو شتاب
(اسدی به نقل از لغتنامه)

بنالد همی بلبل از شاخ سرو چو درّاج زیر گلان با تذرو
(فردوسی به نقل از لغتنامه)

به هر روی در عصر ما این واژه را با تسامح زیاد و بدون آن‌که معنای دقیق آن را بدانند در کتب حدیثی و حتی شعر به جای درّاج به کار برده‌اند[۹] چنانکه در هوای تازه آمده:

نــه کبــک‌انجیر می‌خوانــد بــه درّه نــه بــر پسـته شـکوفه می‌زنـد جـوش
(شاملو، ۱۳۷۲: ۱۳)

که پیداست این پرنده را درّاج پنداشته که از قدیم به آواز خوش او اشاره شده‌است.[۱۰] در منابع چندانی از کبک‌انجیر یاد نشده است؛ اما در برخی کتب طبی می‌توان این واژه را پیداکرد. عقیلی شیرازی در مخزن‌الادویه کبکنجیر یا کلنجیر یا کبک کوا را نام فارسی درّاج دانسته‌است (عقیلی شیرازی، ۱۳۸۸: ۹۰۱) احتمالاً منشأ استفاده از واژهٔ کبکنجیر به جای درّاج بوده‌است؛ امّا وی در ذیل واژه درّاج، نامی از این واژه نبرده و تنها در خاتمه کتاب و تعریف واژگان چنین گفته‌است.[۱۱] عقیلی شیرازی از اطبای قرن دوازدهم و نیمه دهم هجری است و به احتمال زیاد وی نیز این واژه را از فرهنگ‌ها اقتباس کرده‌است و به هر شکل نمی‌توان به گفتار وی در این باب به دلیل فاصلهٔ زیاد زمانی با عصر نصرالله منشی توجّه نمود. به ویژه که اثری از این واژه در سایر کتب مانند تحفه‌المومنین که عقیلی از آن متاثر بوده‌است؛ دیده نمی‌شود. توجّه شود که تفاوت قابل‌توجّهی در این میان وجود دارد و مثلاً در تذکره انطاکی وی درّاج را معادل بلدرچین دانسته‌است. (انطاکی: ۱۵۶) جای تعجب نیست که فرهنگ‌نویسی غیر ایرانی مانند مکنزی نیز در فرهنگ پهلوی خود، کبکنجیر را نوعی درّاج بشمارد و البّته از عبارت a kind of francolin برمی‌آید که او نیز در این باره اطمینان نداشته‌است (مکنزی، ۱۹۸۶: ۴۸).

چنان‌که پیش از این گفته‌شد با آنکه صفرد در عربی چکاوک است؛ نظر آنان که صفرد را در این داستان معادل چکاوک دانسته‌اند نیز نادرست است. دلیل اینکه چکاوک انطباقی با قصه کلیله و دمنه ندارد نیز بسیار روشن است. چکاوک(Lark) پرنده‌ای زمین‌زی نیست؛ بلکه در تقسیم‌بندی‌های جانوری جزء(passerine)ها یا گنجشک‌سانان است و پرنده‌ایست کوچک بین ۷۳ تا ۱۲ گرم و با آنکه بیشتر اجناس این پرنده نیز بر روی زمین، لانه می‌سازند و گاهی هم بر روی زمین می‌دوند، آن لانه چنان کوچک است که نمی‌تواند خرگوشی آن را متصرّف شود و نیز جثه بسیار کوچک پرنده منازعه او با خرگوش را خلاف عقل می‌نماید. ضمن اینکه ساخت لانه برای این پرنده محدود به دوران تخم‌گذاری و تولید مثل آن می‌شود؛ حال آنکه در داستان کلیله و دمنه، کبکنجیر جفتی ندارد و لانه او موقتی یا برای وقت جفتگیری نیست! (درباره چکاوک نک به salim، ۱۹۴۱\154 :) دلیل دیگری هم در دست است که چکاوک، اینجا نمی‌تواند معادلی درست برای کبکنجیر باشد. در متن پهلوی خسرو قبادگان وریدکی که رساله کوتاهی، به جامانده از ایران قدیم است؛ لفظ کبکنجیر در بخش ۲۵ آن و جزء پرندگان خوشخوراک در کنار قرقاول و تذرو و چند پرنده دیگر به کار رفته‌است. (عریان، ۱۳۷۱: ۷۴) واضح است که کبکنجیر نمی‌تواند چکاوک

باشد، چه با آن جثّه ضعیف، چندان مناسب خوردن نیست و در جایی هم دیده‌نشده که این پرنده به عنوان پرنده‌ای مناسب خوردن ذکر شده باشد! در متن البته چکاوه؟ هم به کار رفته که اگر مخففی برای چکاوک نباشد -که با توجه به دلایل ذکر شده احتمالاً نیست- ولو احتمال ضعیفی بدهیم که همان چکاوک است، باز با کبکنجیر متفاوت است؛ زیرا در کنار کبکنجیر ذکر شده‌است. با آنکه ثعالبی هم در غررالسیر، قسمتی از رساله مذکور را آورده‌است؛ متأسفانه بخش‌هایی از آن را ترجمه نکرده‌است که متوجّه ترجمه او از واژه کبکنجیر شویم. (نک به ثعالبی، ۱۳۸۶: ۴۴۸)[۱۱] در ترجمهٔ معین از این رساله البته اصلاً سخنی از کبک‌انجیر نیست و او برخی کلمات را نتوانسته بخواند. (معین، ۱۳۸۷، ۱: ۹۰) امّا در ترجمهٔ ایشان چکاوک ذکر شده‌است (همان) در فرهنگ واژگان پهلوی بهرام فره‌وشی نیز این واژه ضبط نشده‌است که شاید به دلیل عدم قطعیت وجود آن در متون کهن از نظر نویسنده باشد. او تنها واژه کبک را آورده‌است. (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۴۰۳) در ترجمه‌ای که صادق کیا از بعضی لغات دشوار این رساله کرده است نیز اثری از کبکنجیر دیده نمی‌شود. به هر شکل در باب واژه «کبکنجیر» تشتّت و تفاوت زیادی در نسخ و ترجمه‌های مختلف کلیله و دمنه دیده‌می‌شود و گاه حتی به «پرستو»، «پرنده» و «سنجاب» تعبیر شده‌است. (پاکزاد، ۱۳۸۶: ۱۶۶)

اگر کبک‌انجیر نه چکاوک است و نه تیهو و درّاج یا پرندگان دیگری که به آن‌ها اشاره شد؛ پس چه پرنده‌ای است؟ چرا صفرد در متن عربی کلیله و دمنه آمده‌است؟ کلید حل این معما در زبان سانسکریت یعنی مرجع اصلی کلیله و دمنه‌های دیگر است [۱۴]. در سانسکریت واژه کپینجله (kapinjala) به معنای جیرفتی یا به انگلیسی (Gray partridg) است. (زیمرمن، ۲۰۰۰: ۱۰۴) این پرنده از پرندگانی محسوب می‌شود که نزد هندوان و «آیورودا» در طب باستانی هند، گوشتش خاصیت درمانی داشته‌است؛ امّا چرا این واژه در متن عربی به صفرد یعنی چکاوک ترجمه شده‌است؟ این مسئله بدان جهت است که در سانسکریت واژه کپینجله به معنای گنجشک هم هست (ویلیامز، ۱۸۹۹: ۲۰۳).

روشن است که می‌بایست گنجشک به چکاوک ترجمه شده‌باشد؛ زیرا چکاوک نیز پرنده‌ای در همان اندازه است؛ ولی نکته ای در این میان وجود دارد. در داستان کلیله و دمنه، پرنده‌ای که با خرگوش بر سر مالکیت لانه نزاع دارد؛ بر روی زمین لانه ساخته‌است و این با مشخصات چکاوک تطبیق می‌کند نه گنجشک! زیرا این پرنده هم بر روی زمین لانه می‌سازد! به نظر می‌رسد عبدالله مقفع از روی متن پهلوی چنین برداشت کرده که کپینجله همان چکاوک است و در ترجمه پهلوی آن معنای دور واژه را به کار برده‌است؛ امّا نصرالله منشی این حکایت را از روی منبعی متفاوت ترجمه کرده‌است و احتمالاً بر اساس متن سانسکریت یا سریانی، واژه کبکنجیر را برگزیده‌است. اگرچه ریشه این واژه به

درستی معلوم نیست و از رساله خسرو وریدک هم نمی‌توان به طور قطع وجود واژه را در پهلوی یقین کرد، نگارنده حدس می‌زند جزء دوم واژه می‌بایست با انجیر به معنای سوراخ پیوند داشته‌باشد و کبکنجیر مجموعاً به معنای کبکی است که در سوراخ زندگی کند و این با خصوصیات این پرنده و لانه‌گزینی آن در زمین و شکاف صخره‌ها مناسبتی تام دارد! اما کبکنجیر چه پرنده ایست؟ در برخی متون فارسی سخن از جیرفتی رفته است و جالب آن است که مرحوم دهخدا نیز در لغت نامه بدون آنکه توضیحی بدهد در مدخل جیرفتی، آن را معادل کبکنجیر آورده‌است (همین مدخل در دهخدا) در متون دورهٔ قاجار البته به وضوح سخن از جیرفتی رفته و آن را با درّاج و کبک و تیهو متفاوت دانسته‌اند. برای نمونه در مراةالبلدان، کبکنجیر در معنای جیرفتی به عنوان پرنده‌ای که شکار می‌شود توضیف شده است (۱۳۶۷، ۱: ۴۵۴). در فارسنامه سند دیگری وجود دارد که به روشنی کبکنجیر را همان جیرفتی دانسته است:

> «... در تمام صحرا و دامنه کوه آن‌ها مرغی است که آن را کبکنجیر گویند و در نواحی دیگر فارس از گرمسیرات و سردسیرات این مرغ یافت نگشته‌است و نر آن در جثّه و رنگ مانند ماده درّاج است؛ لیکن خال‌های پر و بال این، مایل به سفیدی است و اطوار این مرغ از تخم و جوجه و روش و پرش و دانه و آب خوردن و با هم گله‌شدن مانند کبک باشد و گوشت آن از گوشت کبک و تیهو چرب تر و از گوشت درّاج خشک‌تر است و این مرغ را «جیرفتی» نیز گویند؛ برای آنکه در نواحی جیرفت کرمان که از گرمسیرات است فراوان باشد» (فسائی، ۱۳۷۸، ۲: ۸۷۶). دربارهٔ نوع زیست این پرنده در ایران و مشخصات ظاهری آن، البته در کتب پرنده شناسی توضیحات مبسوط داده‌شده‌است (نک به کابلی، ۱۳۹۵، ۱۷۳).

در کلیله و دمنه چاپ شیخو به لفظ جُحر برای این پرنده تصریح شده‌است. (ابن مقفع، ۱۸۱) و دلالتی است جالب بر عادات و نوع پرنده! چه لفظ جحر در عربی به معنای لانه‌ایست که بر زمین حفر شود. فیروزآبادی در قاموس واژه را چنین تعریف کرده است: «کل شیء یحتفره الهوام و الاسباع لانفسها» (فیروزآبادی، ۱۹۹۵، ۱ : ۳۸۶). نیز در همهٔ نسخ کلیله و دمنه به تنها بودن این پرنده در ماجرایش با خرگوش اشاره شده‌است. در منابع علمی نیز گفته‌شده که این پرنده گاه به صورت تنها دیده می‌شود. (نک به Frontier ذیل Gray partridge) توجه داشته باشید که در برخی منابع جانورشناسی گاهی به جای Gray partridge از Gray francolin استفاده شده است که به دلیل اختلاف پژوهشگران در طبقه‌بندی جانور است (kazmierczak، 92 :2000). باتوجه به آنچه گفته‌شد و براساس شواهد علمی، به باور ما کبکنجیر می‌باید تنها با جیرفتی تطبیق شود.

۴- نتیجه‌گیری

برخی از اعلام و یا واژگان علمی در ادبیات فارسی به ویژه متون کهن کلاسیک از منظر علوم جدید و طبقه‌بندی‌های علمی چندان مورد بررسی قرار نگرفته‌است و پژوهشگران هنوز ترجیح می‌هند در اسامی مرتبط با علوم طبیعی و یا هرآنچه در حیطه sience جا بگیرد؛ هنوز به گفته‌های ناظم‌الاطباء و برهان قاطع ونظایر آن اکتفا کنند؛ درحالی‌که چنین کاری نمی‌تواند در همه موارد وافی به مقصود باشد. کبکنجیر در معنای جانورشناسی آن نیز بدون کمک گرفتن از دستاوردهای نوین علوم طبیعی در تحیّر اینکه مقصود نصرالله منشی چه بوده‌است گرفتار می‌شود؛ درحالی‌که به باور نگارنده نه فقط در کلیله و دمنه بلکه در بسیاری آثار دیگر نیز نوعی بدفهمی روی داده‌است که بدون مراجعه تحلیلی به منابع دقیق علمی، گشاده نخواهد شد! با این وجود دربارهٔ آثار دست اوّل ادبیات فارسی مسئولیت پژوهشگران سنگین تر است. حکایت کبکنجیر و خرگوش و گربه از حکایات مشهور کلیله و دمنه است؛ چنانکه حتی لافونتن شاعر فرانسوی نیز آن را به نظم درآورده‌است؛ امّا حتی او هم به جای کبکنجیر «راسو» را برگزیده‌است. (la FONTAINE، ۱۸۵۸ 46 :) زیرا به نظرش تطبیق آن با پرنده‌ای کوچک درست نبوده است. اگر توضیح منطقی دربارهٔ این واژه و بسیاری از واژه‌های دیگر و چگونگی برداشت‌های مختلف درباره آن‌ها داده نشود؛ بی‌شک کتاب بی‌بدیلی چون کلیله و دمنه به درستی فهم نخواهد شد و تحقیقات تکراری و کتاب‌سازی به جای تحقیق‌های ضروری می‌نشیند.

۵- پی‌نوشت‌ها

۱- از جمله دکتر زرین‌کوب بیت را اشارتی به واقعهٔ پهلوان اسد کرمانی و شاه شجاع مربوط دانسته و عده‌ی دیگری، پای موش و گربه عبید زاکانی را به میان آوردند!

۲- محمدجعفر محجوب در باب تاریخ چاپ کتاب دچار سهو شده‌اند؛ زیرا در کتاب «درباره کلیله و دمنه» یکبار چاپ آن را ۱۸۷۶ میلادی نوشته، سپس به نقل از محمدعلی تربیت گفته:«تا ۱۸۸۷ میلادی از وجود آن ترجمه سراغی نداشته‌اند!» (محجوب: ۱۳۹۵: ۴۴) همچنین تاریخ پیدایش نسخه سریانی در این کتاب مضطرب است و یکبار ۱۸۷۰ و چندبار ۱۸۷۳ میلادی آمده است!

۳- البته چاپ بارون سیلوستر دوساسی در ۱۸۱۶م پیش از لوئیس شیخو انجام گرفته‌است؛ امّا هم انتشار زیادی نیافته و هم چندان تصحیح دقیقی به معنای واقعی نیست!

۴- نیز نک به مجمع الامثال (میدانی ۱۹۸۷، ۱۸۵)

۵- به انگلیسی: pigeon یا Rock Dove در برخی کتب قدیم کبوتر از فاخته جدا شده‌است. برای نمونه نک به التذکره فی علم البزدره صفحه ۷۰ که از کبوتر و فاخته به تفاریق سخن گفته شده‌است. نیز منافع الحیوان صفحه ۱۵۱

۶- گاه مقصود از فاخته، stock dove است. این پرنده البته گاهی در لانه خرگوش می‌رود امّا نه بالعکس!

۷- درباره آبیا نک به (کابلی، ۱۳۹۵ : ۲۳۳)

۸- از جمله خاقانی گفته:

از بلبـل گل‌پرسـت، خوش‌سـازتری　　کبکـــی و ز درّاج، خـــوش‌آوازتری
(لغتنامه)

۹- لغت‌نامه‌ها چکاوه را عموماً همان چکاو و چکاوک دانسته‌اند. برای نمونه به همین مدخل در دهخدا رجوع شود. ادیب الممالک هم گفته: «ازشاخ شجر برخاست آواز چکاوه».

۱۰- ژاله آموزگار نیز بنابر رساله خسرو وریدک در کنار کبکنجیر، تیهو و درّاج را نیز نام برده‌است که گویای تفاوت کبکنجیر با تیهو و درّاج است (آموزگار، ۱۳۷۶ : ۱۶۴).

۱۱- منطبق با این گفتار برخی شارحان کلیله و دمنه هم به همین پرنده اشاره کرده‌اند؛ ازجمله برزگر خالقی نوشته: پرنده‌ای که درجاهای بدون درخت و روباز زندگی می‌کند و روی شاخه‌ها نمی‌رود! درّاج که کبک سیاه رنگی است. (برزگر خالقی، ۱۳۹۹: ۵۰۶)

این توضیح شارح درباره زندگی نکردن پرنده کنار درختان درحالی است که در کلیله و دمنه ماجرا از زبان زاغی است که کبکنجیر کنار درختی که او آشیان دارد زندگی می‌کند.

۱۲- از این دست احادیث در کافی و سائر کتب حدیثی زیاد است و برخی مترجمین جدید آن را کبکنجیر ترجمه کرده‌اند؛ حال آنکه در کتب قدیم‌تر، همین احادیث به درّاج اشاره شده‌است؛ مثلاً در شکارنامه چنین آمده‌است: هرکه خواهد خشم و غیظش کم گردد به خون گوشت درّاج مداومت نماید. (شکارنامه:۹۰)

۱۳- درباره درّاج و اسامی مختلف آن (ن. ک. صیدیه: ۲۲۰)

۱۴- جای تعجب است که برخی پژوهش‌گران عرب کوشیده‌اند با نوعی پان‌عربیسم کل کلیله و دمنه را عربی بدانند و منشاء ایرانی آن را رد کنند. (ن. ک. فروّخ، ۱۹۴۹ : ۱۶)



اثر الکساندر گابریل دیکام، نقاش فرانسوی قرن ۱۹م. براساس کلیله‌ودمنه‌که به‌جای کبک‌انجیر، راسو کشیده‌است.

۶- منابع

لغت‌نامه دهخدا.

ابن الهبّاریه، علی بن احمد (۱۹۰۰). نتائج الفطنه فی النظم کلیله و دمنه. بیروت: المطبعه اللبنانیه.

ابن مقفّع، عبدالله (۱۹۵۶). کلیله و دمنه. به کوشش عرفان مطرجی. بیروت: موسسه الکتب الثقافیه

ـــــــ ، ـــــ (۱۹۸۹). آثار ابن مقفع (کلیله و دمنه). بیروت: دارالکتب العلمیه.

ـــــــ ، ـــــ (۲۰۱۴). کلیله و دمنه. تحقیق عبدالوهّاب عزام و طه حسین. قاهره: موسسه الهنداوی.

ابن منظور مصری، جمال‌الدّین محمد (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دار صادر.

البستانی، بطرس (۲۰۰۹). محیط المحیط. بیروت: دارالکتب العلمیه.

اعتمادالسّلطنه، محمدحسن (۱۳۷۶). مرآه‌البدان. به‌کوشش عبدالحسین نوایی وهاشم محدّث. ج۱. تهران: دانشگاه تهران.

کیا، صادق (۱۳۳۴). «چند واژه از خسرو قبادان وریدکی». مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. س۳. ش ۲.

آموزگار، ژاله(۱۳۷۶). «نمونه‌هایی از هنر خوالیگری در فرهنگ کهن ایرانی». مجله کلک. فروردین و تیر. ش ۸۵ و ۸۶.

انطاکی، داود بن عمر (۱۸۶۲). تذکره اولی‌الاباب و الجامع للعجب العجاب. بیروت: دارالطباعه العامره.

انوری، حسن (۱۳۸۵). فرهنگ فشرده سخن. ج ۲. تهران: انتشارات سخن.

برزگرخالقی، محمدرضا و عفت کرباسی (۱۳۹۹). شرح کلیله و دمنه. چ ۳. تهران: انتشارات زوار.

پاکزاد، فاضل (۱۳۸۶). «درباره ترجمه قدیم سریانی کلیله و دمنه». نامه بهارستان. س ۸ و ۹. دفتر۱۳-۱۴.

تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۲). برهان قاطع. به کوشس محمّد معین. تهران: انتشارات امیرکبیر.

ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸). تاریخ ثعالبی. پیشگفتار و ترجمه محمد فضائلی. ج ۱. تهران: نشر نقره.

جاحظ، ابن عثمان (۱۹۶۵). الحیوان. تحقیق عبدالاسلام محمد هارون. مصر: مکتبه مصطفی البابی الحلبی.

جوهری، ابی نصر اسماعیل (۲۰۰۹). الصحاح. به کوشش محمد محمد تامر. قاهره: دارالحدیث.

حسینی فسایی، میرزاحسن (۱۳۷۸). فارسنامه ناصری. به کوشش منصور رستگار فسایی. ج ۲. تهران: انتشارات امیرکبیر.

خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۸۹). حافظنامه. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰). حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر. به کوشس محمد دبیرسیاقی. ج ۴. تهران: انتشارات خیام.

دکنی، ابوالفضل بن مبارک. ترجمه کلیله و دمنه موسوم به عیار دانش. نسخه خطی کتابخانه مجلس به شماره ثبت ۷۶۵۴.

دمیری، کمال الدین (۲۰۱۱). حیاه‌الحیوان الکبری. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

شاملو، احمد (۱۳۷۲). هوای تازه. چ ۸. تهران: انتشارات نگاه.

شوشتری، محمدبن‌علی (۱۳۹۴). التذکره فی علم البزرده. تصحیح میرهاشم محدّث. چ ۱. دزفول: انتشارات سفیر اردهال.

شیخو یسوعی، الاب لوییس (۱۹۲۲). کلیله ودمنه. بیروت: مطبعه آباء الیسوعیین.

طبسی، حسین بن روح‌الله (۱۴۰۰). صیدیه. تصحیح میرهاشم محدّث. چ ۲. دزفول: انتشارات سفیر اردهال.

عباسی‌دزفولی، مجدالدّین بن محمّد (۱۳۹۴). شکارنامه. تصحیح میرهاشم محدّث. دزفول: انتشارات سفیر اردهال.

عریان، سعید (۱۳۷۱). متون پهلوی. گردآورنده منوچهر جی جاماسب-آسانا. ج ۱. کتابخانه ملّی جمهوری اسلامی ایران.

عقیلی شیرازی، محمدحسین (۱۳۸۸). مخزن الادویه. ج ۱. تهران: راه کمال.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۲۰۰۵). العین. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

فروّخ(۱۹۴۹). عبدالله بن المقفّع و کتاب کلیله و دمنه. بیروت: منشورات مکتبه میمنه.

فره‌وشی، بهرام (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی به پهلوی. ج ۳. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۹۹۵). القاموس المحیط. بیروت: دارالکتب العلمیه.

قریب، عبدالعظیم (۱۳۷۱). دستور فارسی. تهران: نشرگلفام.

کابلی، محمد و دیگران (۱۳۹۵). اطلس پرندگان ایران. ج ۱. تهران: سازمان حفاظت محیط زیست و دانشگاه تهران.

مانی، چاندیرا (۱۳۹۹). پنجاتنتره. ترجمه عبدالعلی براتی. چ ۳. تهران: صدای معاصر.

مراغی، عبدالهادی بن محمّد (۱۳۸۸). منافع حیوان. تصحیح محمّد روشن. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

محجوب، محمدجعفر (۱۳۹۵). درباره کلیله و دمنه. چ ۳. تهران: خوارزمی.

معین، محمّد (۱۳۷۵). حافظ شیرین سخن. چ ۳. تهران: صدای معاصر.

ـــــ ـــــ (۱۳۸۷). مجموعه مقالات. به کوشش مهدخت معین. چ ۳. تهران: صدای معاصر.

ـــــ ـــــ (۱۳۸۲). فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات بهزاد.

منشی، نصرالله (۱۳۸۱). کلیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. چ ۲۳. تهران: انتشارات امیرکبیر.

ـــــ ـــــ (۱۳۷۶). کلیله و دمنه. تصحیح حسن‌زاده آملی. چ ۳. تهران: انتشارات امیرکبیر.

ـــــ ـــــ (۱۳۷۱). کلیله و دمنه. تصحیح عبدالعظیم قریب. تهران: نشر گلفام.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۲). دیوان عزلیات حافظ. تهران: خوارزمی.

واعظ کاشفی، کمال الدّین حسین (۱۳۸۸)، انوار سهیلی. تصحیح محمّد روشن. تهران: صدای معاصر.

Benfey, Theodor(1876), Kalilag Und Damnah, Brokhaus, Leipzig
Johnson, Francis, (1852), Dictionary Persian, Arabic and English, London: ESAI-India compony
Kazmierzczak, Krys(2000), A Field Guide to the Birds of Indian subcontient, Yale University
La Fontalne, Jean, E. Wright (1858), Fables of La Fontalne, Ingram cooke, London
Mackenzie, D. N(1986), AConcise Pahlavi Dictionary, London, Oxford
Salim, Ali(1941), The Book of Indian Birds, The Bombay Natural History society
Steingass, F, (1963), Persian-English dictionary, London:Routledg

Williams, Monier, (1889) A Sanskrit-English dictionary, London: The Ciarendon
Zimmermann, Francis, (1959) The Jungle and the Aroma of Meats, University of California.